مجید محمدی

تحلیلی بر فیلم «سیرک» از چارلی چاپلین

شخصی‌ترین اثر یک دلقک

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ما چگونه می‌خندیم و چگونه می‌خندانیم؟ آیا خنده و خنداندن کاملاً اتفاقی و غیر ارادی است یا می‌توان برای آن اصول و بنیادهایی را جستجو کرد؟ فراتر از «چگونه» ، «چه» چیزهایی ما را می‌خنداند؟ چرا ما با بعضی از دلقکها و کمدینها ارتباط بیشتری پیدا می‌کنیم و از کار آنها بیشتر خوشمان می‌آید؟ و بالأخره چرا چاپلین یک بازیگر و فیلمساز بین‌المللی است و همه ملتها می‌توانند زبان گویا و بیشتر صامت او را بفهمند؟

چاپلین در سیرک نیز همان نقش ولگرد تنها، گرسنه و سرگردان را - که مضمون اکثر فیلمهای اوست - داراست. مشکل اصلی او مشکل «نان» است و از قضا (این «از قضا» نقطهٔ شروع کمدی است) کیف دستبرد زده شده از یک ثروتمند به جای جیب دزد از جیب چارلی سر در می‌آورد. چارلی تازه به دوران رسیده (مثل همهٔ فقرایی که به سرعت به جایی می‌رسند) شروع به ولخرجی می‌کند و همین ولخرجی او را لو می‌دهد. از اینجا به بعد، پلیس، هم به دنبال اوست و هم، به دنبال دزد اصلی و این تعقیب و گریز سه نفره لطفی فراتر از تعقیب و گریزهای دو طرفه - که در اکثر فیلمها جاری است - دارد (کمدی هیچگاه نباید به هنجارها و عرفهای هنری زمان خود بسنده کند).

فصل تعقیب و گریز در تالار آینه‌ها و بازی عروسکی چاپلین و دزد از درخشانترین فصول سیرک هستند. در این تالار چارلی با استفاده از اشکال گوناگون چیدن آینه‌ها، تصاویر را چند برابر می‌کند. او چه در حضور تنهای خود در تالار و چه همراه با پلیس، صحنه‌هایی وهم‌آور و سرگردان کننده خلق می‌کند و این سرگردانی نه تنها سرگردانی چاپلین و پلیس که سرگردانی تماشاگر نیز هست و همین جا، یکی از نقاطی است که تماشاگر خود را در صحنه احساس

می‌کند و فیلم می‌تواند بهترین رابطه را با او ایجاد کند.

صحنهٔ دیگر، بازی عروسک مانند چاپلین می‌باشد که قرار است همه و از جمله پلیس را فریب دهد. در اینجا ما یک قدم از «باورپذیری» فاصله می‌گیریم. اما باور ناپذیری در آن حد است که بخوبی به ساخت کمدی کمک می‌کند و آش آن قدر شور نمی‌شود که نتوان آن را خورد.

در ادامهٔ ماجرا و در گریز چارلی از پلیس، او بناگاه وارد یک سیرک می‌شود و همراه با پلیس به صحنهٔ بازی وارد شده و سیرک را که کسل‌کننده است و مردم از دست کمدینهای معمولی و بیمزهٔ آن خسته شده‌اند، جانی تازه می‌بخشند. مهمترین نکته و نقطهٔ فیلم در همین جاست. چارلی با این کار به ما نشان داده است که اولاً، بزرگترین عامل خنداندن مردم، اداها و بازیهای آدمهای قلابی (یا قلابی شده) و رنگ و روغن زدن به صورتها نیست؛ بلکه این فقر و فلاکت و بدبختی و پیامدهای ناشی از آن است که خنده‌دارترین عوامل را می‌آفریند. ثانیاً، خندیدن و خنداندن به شکل جدی و اصولی آن (خندهٔ از ته دل) کاری غیرارادی است و «باید پیش بیاید»؛ همان گونه که در یک پیشامد، چارلی و تعقیب کنندهٔ او یکباره سر از سیرک در می‌آورند. ثالثاً دلقکهایی می‌توانند ما را بخندانند که خود در زندگیشان دچار امور کمیک و مسخره باشند؛ استهزا و هجو را تجربه کرده باشند و به عبارت دیگر باید چشیده را به مردم بچشانند. نمی‌گویم کمدی را به کسی نمی‌توان آموخت. بله، می‌شود. همهٔ تجربیات فردی بشر را می‌توان با استخراج اصول و فروعی از آنها به شکل آموزشی درآورد؛ اما این اصول و فروع هیچگاه کمدینی مثل چاپلین خلق نخواهد کرد. کمدین باید خودش باشد و روش و سبک خاص خودش را داشته باشد. همچنانکه در شاخه‌های دیگر هنری نیز آموزش امکان‌پذیر است اما باید توجه کرد که آموزش علت معدّه است نه علت تام یا حتی علت ناقص. رابعاً، جهان از نظر چارلی یک سیرک است. گذر چاپلین به سیرک اتفاقی نیست. مردم در سیرک احساس در سیرک بودن را دارند و فکر می‌کنند باید بخندند؛ ولی در جهان بیرونی سعی می‌کنند جدی باشند. چارلی با فضای سیرک و ادامهٔ روند واقعی در سیرک «سیرک جهان» را برای ما خودآگاه می‌کند. همین که فهمیدیم در سیرک هستیم، آن وقت می‌توانیم از تعقیب و گریزها و شاید کوچکترین حوادث جهان خارجی (ترک دیوار، ریختن بشقابها از دست و...) به خنده بیفتیم. کارگردانان دیگری نیز مانند فللینی جهان را سیرک‌وار می‌پنداشته‌اند (در **هشت و نیم** این سیرک آشکار است و در کارهای دیگر او مانند: **جینجر و فرد، روشناییهای واریته، کشتی به راه ادامه می‌دهد، آمارکورد** و... این سیرک به جهان نمایش تبدیل می‌شود) با این تفاوت که فللینی با جدیت این جهان را سیرک‌وار معرفی می‌کند اما چاپلین با شوخی و خنده، که البته دومی کارسازتر و دلچسب‌تر است. خامساً، چارلی با نشان دادن اینکه کار در سیرک، کار همه - و از جمله ولگردی آواره مثل خود او - است بر سیرک بودن جهان تأکید می‌کند. چارلی نه فقط با ساده‌لوحی خویش و غفلت از کار سیرک از دیگران موفقتر است بلکه پیچیده‌ترین عملیات را با عنصر غفلت - که جزء لوازم زندگی ما در سیرک این جهان است - انجام می‌دهد (توجه کنید به بازی چارلی روی طناب هنگامی که طناب متصل به او باز می‌شود).

اتفاقاً چارلی بخوبی به ما نشان می‌دهد که دلقک هر چقدر بیشتر آموزش دیده باشد در کارش ناموفقتر است و علاقهٔ مردم به او (هلهله‌های مردم در برنامه‌های سیرک) ناشی از آن است که تحت آموزش قرار نگرفته و در مراحل آموزشی نیز چندان پیشرفتی ندارد (توجه کنید به فصل آموزش دلقک بازی) و خلاصه اینکه در کار مسخرگی هر چه غریزی‌تر و طبیعی‌تر باشی، موفقتر خواهی بود.

ماجرای جنبی چارلی در سیرک، آشنایی او با دختر مدیر (یا صاحب) سیرک است. اینجا یکی از مواردی است که مهربانی چارلی (یکی از عناصری که چارلی را بین‌المللی می‌کند) به صحنه می‌آید. چارلی به دختر دل می‌بازد ولی دختر به او به چشم تکیه‌گاه یا دوستی در مقابل سخت‌گیریهای پدر نگاه می‌کند. دختر مثل همهٔ آدمهای جهان خاکی از آنها که در کار سیرک حرفه‌ای هستند بیشتر خوشش می‌آید و به بندباز سیرک دل می‌بازد. غافل از اینکه این کار را بسیاری دیگر نیز می‌توانند. چارلی به خاطر همین مسئله، تلاش می‌کند که در شبی که بندباز غایب است کار او را انجام دهد و از پس این کار نیز بخوبی برمی‌آید؛ اما دختر، رابطهٔ مورد نظر چارلی را با او ایجاد نمی‌کند. وجه زیبای فیلم در آن است که روابط جاری میان آدمها را بخوبی می‌فهمد و در آخر دختر را به دست چارلی نمی‌سپارد. بلکه او با همان بندباز ازدواج می‌کند و چارلی با واقع‌بینی این پیوند را به آنان تبریک می‌گوید. همه به کام خویش می‌رسند و چارلی باز تنها و آواره می‌ماند. در آخرین نمای فیلم چارلی را می‌بینیم که با همان هیئت مشهور در بیابانی خالی، از ما

دور می‌شود.

در بحث اینکه بهترین فیلم چارلی کدام است، سه نظر وجود دارد. عده‌ای **عصرجدید** را بهترین کار او دانسته‌اند و این البته با دیدگاههای چپ و سوسیالیستی یا - اندکی خفیف‌تر - گرایشهای عدالت خواهانه و نقادانه نسبت به تمدن جدید بیشتر همخوانی دارد. عده‌ای دیگر **روشناییهای شهر (لایم لایت)** را بهترین کار چاپلین دانسته‌اند و این با دیدگاه گروه مقابل نظر اول همخوانی بیشتری دارد و گروه سومی نیز **سیرک** را بهترین کار چاپلین دانسته‌اند.

نویسنده با بحث از اینکه بهترین فیلم یک کارگردان مؤلف (یا همه‌کاره) مثل چاپلین چیست چندان موافقتی ندارد، چون در انتخاب بهترین، بالأخره دیدگاهها و گرایشهای خاص انتخاب - کننده مستقیماً دخالت می‌کند؛ اما با بحث از اینکه کدام فیلم یک کارگردان، بیشتر کار او را مشخص می‌کند و بهتر معرف کار اوست موافق است. پس سؤال را بدین‌ترتیب مطرح کنیم که «چاپلینی‌ترین» فیلم چاپلین کدام است؟ به نظر نویسنده، پاسخ، **سیرک** است. چون در **سیرک** همهٔ عناصر کمدی چاپلین وجود دارد. علاوه بر اینکه عمق **سیرک** شخصیت هنری و اجتماعی و فرهنگی و انسانی چاپلین را بهتر می‌نمایاند و دیگر اینکه **سیرک** اصولاً بهترین بیان برای توضیح و تفسیر کمدی است که در قالب یک کمدی زیبا عرضه شده است (فیلم + تحلیل فیلم یا ژانر + تحلیل ژانر).

بسیاری از عناصر کار کمدینی مثل چاپلین را در آثار کمدینهای کلاسیک دیگری مانند «هارولد لوید» ، «باسترکیتن» یا کمدینهای جدید مانند «وودی آلن» یا «مل بروکس» می‌توان یافت؛ اما آنچه یک کمدین را پرآوازه می‌کند - که چاپلین پرآوازه‌ترین آنهاست - حیله‌ها و حقه‌ها - نسبت به ما، چون او به شکل طبیعی و غریزی کار می‌کند - یا بهتر بگوییم ویژگیهایی است که مختص یک کمدین یا به زبان خودمان دلقک است. صفا، مهربانی، ولگردی تمام عیار، مقابله با دیکتاتوری و ظلم، عشق لطیف و پنهان و از خود گذشته و نوعدوستی چاپلین مخصوص خود اوست و این موضوعات به بهترین شیوه‌ها و تکنیکها بروز یافته‌اند. این عناصر را در یک یک فیلمهای چاپلین (مانند **پسربچه**، **عصر جدید**، **دیکتاتور بزرگ**، **خیابان آرام** و...) می‌توان دید؛ اما دید فلسفی و عمیق چاپلین را به زندگی یک کمدین که نوعی بیان خویشتن نیز هست فقط در **سیرک** می‌توان پیدا کرد.

عموم نویسندگان، شاعران و هنرمندان یک اثر شخصی دارند که در آن خویشتن و تجربه‌های درونی و دست اول خود را بیان می‌کنند، که شاید بهترین - اگر بخواهیم بهترینی را انتخاب کنیم - اثر آنها هم، همین شخصیترین آنها باشد چون ما فقط حرف خود را خوب می‌زنیم. خواهید پرسید که مگر می‌شود ما حرف دیگران را بزنیم و آن هم درست و منسجم؟ پاسخ این است که، بله آنقدر این کار را کرده‌اند و کرده‌ایم که نیازی به مثال و نمونه ندارد. ما و هنرمندان و نویسندگان ما کمتر خویش را بیان می‌کنند، چون اولاً از خویشتن - هر چه که باشد، ما نمی‌دانیم و شاید خودشان هم ندانند - می‌ترسیم و ثانیاً جامعهٔ ما، همیشه ما را به یکرنگی با عرفها و سنتهایش می‌خوانند نه یکرنگی با خود (دلیل عمدهٔ پنهانکاری و ریاکاری). با این توصیفها شخصیترین و بهترین اثر چاپلین همانا **سیرک** است.